جشنواره فیلم مقاومت فرصتی را فراهم کرد تا پای حرف های فیلمسازی بنشینیم که هنوز پای جنگ مانده و تا امروز همه آثارش عطر و بوی دفاع مقدس داشته است. محمد علی باشه آهنگر کارگردان سینماست اما در گفت وگوی طولانی که با او داشتیم کمتر می شد در میان حرف هایش از اصطلاحات کار خودش استفاده کند یا به عنوان شاهد مثال خاطره ای از سینما بگوید. همه حرف هایش ، مثال هایش ، اصطلاحاتش برای جنگ بود. این کهنه سرباز عاشق هر وقت در میان حرف هایش یادی از شهدا و همرزمانش می کرد جلوی اشک هایش را نمی گرفت.

این گفت وگوی سه ساعته به صورت پیاپی منتشر خواهد شد .

گفت وگوی کیهان با محمد علی باشه آهنگر – قسمت اول

فیلمسازانی که دغدغه دفاع مقدس دارند باید در این حوزه کار کنند

*** در سی امین دوره جشنواره فیلم فجر، یکی دوفیلم دفاع مقدس بود که هم از جهت محتوا و هم فرم کمی متفاوت از آثار قبلی این حوزه ساخته شده بود. یکی از فیلم ها «ملکه» است که اگر با دقت به آن پرداخته شود می تواند فصل جدیدی را در عرصه فیلم های دفاع مقدس ایجاد کند. با این وصف، به نظر شما می‌توان به آغاز موج جدیدی از فیلم ها در این حوزه امیدوارم بود؟**

خیلی سخت است. سؤال بسیار مشکلی رامی پرسید. چون ما همه به همین فکر هستیم که در این حوزه باید چه کنیم؟ مثل عملیات های جمع و جوری که هیچ فرمانده ای نمی توانست از بالا برای آن تصمیم بگیرد. خود بچه ها در حین عملیات به راهکاری می رسیدند؛ گاه درست از آب در می آمد و گاهی نه.

***نبود فرمانده ، لازمه این عملیات است یا دچار ضعف مدیریت هستیم ؟**

ما هرچه در حوزه فرهنگ بدبختی کشیده ایم از مدیریت ناصحیح بوده است و هنوز هم ادامه دارد و اگر بیست دهه هم بگذرد این مدیریت فشل ادامه خواهد داشت. چون قرار نیست درست شود. ما همیشه می‌گذاریم بحران به وجود بیاید بعد حلش کنیم. وقتی جنگ، جنگ مردمی می شود یک جایی شما در محاصره می افتید، وقتی محاصره می شوید ارتباط قطع می شود. این اتفاق برای خود من افتاد؛ در عملیات آبادان ما فکر می کردیم عراقی ها را محاصره کرده ایم، در حالی که خودمان در محاصره عراقی ها بودیم و عراقی هم در محاصره ای از بچه‌های ما هیچ کس خبر نداشت چه اتفاقی افتاده است. بعضی وقت‌ها پیش می آید. شما در این لحظه باید بهترین حرکت را انتخاب کنید. خیلی هم مشکل است. در سینمای دفاع مقدس حساسیت های ناصواب زیاد است. مثلا اگر من گردن بازیگرم چفیه نگذارم انگار همه چیز را به هم ریخته ام و ممکن است فیلم دچار جرح و تعدیل شود. موضوعات کوچک دیگری هم در ژانر دفاع مقدس شاهدیم. اما در موضوعات اجتماعی حساسیت ها را نمی بینیم. ولی بحث من این است؛ این سوالی که شما می پرسید به دلیل اینکه مهندسی شده کار نمی کنیم و فیلم نمی‌سازیم بیشتر جرقه ای است که از سوی هنرمند زده می شود و بعد شروع می‌کنند به گرفتن غلط هایش و این خیلی سخت است. یک وقت به شما می گویند در این فضا کار کنید و همه هم کمک می کنند. اما اگر قرار باشد شما جریان سازی کنید این جوشش باید از هنرمند آغاز شود. اگر قرار باشد همه به جای اینکه به خود چشمه کمک کنند مدام مسیر را براش ببندند که این چشمه نتواند بالا بیاید جریانی به وجود نخواهد آمد. این برای خود من اتفاق افتاده است. در "فرزند خاک" یک دهه طول کشید. برای "نیمه گمشده" یک دهه طول کشید. برای "بیداری رویاها" هشت سال طول کشید. برای "ملکه" که مدت زمانش کمتر بود از ۸۷ تا الان درگیر هستم. بیشترین انرژی من مصروف برداشتن سنگ هایی می شود که حتی شاید ازسر خیر خواهی گذاشته می شوند که البته خیلی وقت ها از سر عدم آگاهی است. خیلی از کسانی که درباره این فضا حرف می زنند جنگ را ندیده اند. اگر دیده اند از پشت تلویزیون دیدند. اگر رفته اند ۴۵ روز یا سه ماه رفته اند. اگر یک گلدان اینجا روبه روی من و شما باشد هر کس از یک منظری آن را می بیند. اما کسی که باغبان این گل است، این را از همه زاویه ها می بیند. شبش را می‌بیند. روزش را می بیند. موقع باران می بیند. وقت آفتاب می بیند. اما یک گروه فقط زمستانش را دیده اند. بعضی فقط بهار را دیده اند و اگر شما در فیلمنامه به زمستان این فضا بپردازید عده ای که بهارش را دیده اند می گویند این اشتباه است. جنگیدن در این قضیه سخت ترین بخش سینمای دفاع مقدس است. سینمای ما شرایط خوبی ندارد و مهم‌ترینش عدم مدیریت درست است. وقتی مدیری می آید، اولین کاری که باید انجام دهد این است که تنش ها را از بین ببرد آن وقت بنشینیم با هم فکر کنیم. یک تیم اگر درونش تنش باشد نمی تواند ببرد و عراق را ببرد، می رود دو هیچ می خورد و برمی گردد. بخش دیگرمشکل سخت افزاری است. کسانی که در این مورد تصمیم می گیرند یا جنگ نبودند و سواد بصری درستی ندارند و متاسفانه سواد دینی شان هم سواد دینی محاوره‌ای است و عمق ندارد؛ خیلی هاشان نهج البلاغه را ورق هم نزده‌اند. اگر یک کد از آن بیاوری نمی دانند. فکر می کنند از یک کتاب ضاله آورده ای. اگر بگویی امام علی را ملامت و محاکمه می‌کردند که تو چهار ماه است نمی روی صفین را شروع کنی، چرا نمی‌خواهی بجنگی؟ امام می گوید من می خواهم کاری کنم آنها از جنگ برگردند. شما تحمل جنگ را ندارید. بعد که می روند به جنگ تا قرآن می آید سر نیزه امام را رها می کنند. امام می گوید من قرآن ناطقم بعد که ماجرای حکمیت پیش می آید به امام می گویند ما قبول کردیم تو چرا زیر بار رفتی. این شرایط دقیقا در حوزه سینمای دفاع مقدس هم وجود دارد. بسیاری از کسانی که زمانی در جنگ بودند و الان پست فرهنگی دارند مدام نگران برداشت هایی هستند که خودشان دارند و آن را تعمیم می‌دهند به همه جامعه. یعنی فکر می کنند همه مثل خودشان برداشت می کنند. در صورتی که اصلا این طور نیست. سؤالات نسل جوان با من درباره جنگ یک مدل نیست. سؤالی که نسل جوان در این زمینه می‌پرسد گاهی آدم را عصبی می کند، چون حوزه تفکراتی او حوزه امروز است که کلی حاشیه دور آن است. اصلا از آن موقع خبر ندارد. خبرهایش را از کجا گرفته است؟ در سالگرد جنگ چند تصویر پخش می شود و چند مصاحبه که خیلی ها هم آن را نمی بینند. مطالعات این دوستان درباره جنگ از کجاست؟ همین گفت وگو هایی است که در جلسات مطرح می شود. چقدرمطالعه عمیق درباره جنگ دارند؟ من برای «فرزند خاک» ۲۳ سفر مطالعاتی داشتم. این ها برای بررسی فیلمنامه فرزند خاک چند سفر مطالعاتی دارند که بگویند ما در مطالعاتمان با این برخورد کردیم و این موضوع را هم دیدیم؟ آخر جنگ را که درآبادان در فیلم «ملکه» به تصویر کشیدم دوستان نمی دانند که وضعیت چطور بوده. فکر می کنند چون آخر جنگ بوده قدرتمان بیشتراز اول جنگ بوده است در حالی که عراق در شروع جنگ ۱۲ لشکر زرهی داشته و آخر جنگ دو برابر شده بود. کار به جایی رسید که گفتند نخ بخیه نیست. اگر تحریف می‌کنم بگویند تحریف می کنی. ما بیشترین اسیر را بعد از قطعنامه دادیم. سپاه مقداد عراق عمل کرد و گروه گروه اسیر گرفت. ما آن اسرا را در زمان محاصره ندادیم چون در شروع جنگ لشکر منظم نداشتیم، گروه مردمی بود. حالا من اگر بگویم در شروع جنگ نظم نبود همه می‌گویند فرماندهی را زیر سؤال می بری؟! نه، ما اصلا شروع جنگ هنوز شکل نگرفته بودیم. تا سالها فرماندهی جنگ دچار تشتت بود. این ایجاد بی نظمی می کند اما همیشه هم بد نیست. بعضی وقت ها می‌رسد مثلا به تک میدان تیر آبادان که در ماه رمضان بود و قرارشد همزمان

■ علیرضا آل یمین

با اذان صبح آغاز شود اما به دلایلی، موقع روشن شدن هوا رسید و متشتت شد و گروهی که از سمت راست عمل کرده بود از بین رفت. چون گروه سمت چپ گفته هوا روشن شده و جلو نرفته بود و این باعث شد یک گروه از بین برود. این قضیه خیلی اتفاق افتاده اما چون همه تفکرات حول این محور است که می گویند تضعیف و تخریب است و نباید هر واقعیتی گفته شود، نتیجه می شود همین سینمایی که داریم. اگرقرار باشد یک استثنا پیدا کنیم و روی این استثنا کار کنیم وبعد هم به یقینی که اعتقاد داری برسی نمی توانید این مسیر را طی کنید؛ الان آفت همین است که در حوزه فرهنگ، فهم دینی و فهم جنگی وجود ندارد. و فهم دفاعی را هم به نسبت جنگ کسی تمیز نمی دهد. یعنی فرق است بین جنگ و دفاع، این را کسی نمی تواند تمیز دهد واگر کسی تمییز دهد در حد شعار است. مثلا در فیلم «ملکه» خیلی ها می گویند شعار است و این حرفها چیست که می زنی؟ در حوزه دفاع مقدس یک چیزی وجود دارد به نام چالش با خود یا به معنایی جهاد اکبر که این خیلی اوقات به زبان نمی‌آید. می ترسی به زبان بیاوری. مثلا من این اسیر را گرفتم می توانم بکشم یا نه؟ اگربکشم در بحبوحه جنگ کسی مجازاتم نمی کند. اما یکی هست که نگاه می کند که تو به قانون یا حدود الهی خدشه وارد می کنی. خدا می گوید قرار نبود بکشی. آیا ممکن است خدا این را ببرسد یا نه؟ من فکر می کنم می پرسد. چون می گوید «و من یعمل مثقال ذره شرا یره ». من اعتقاد دارم می پرسد. عده ای می‌گویند نه، اگر هم می پرسد تو نباید بگویی. من قبول ندارم. ما اگر بخواهیم در این فضا کار کنیم به دلیل اینکه یک بخشش در مذهب است، بخشی از آن در دفاع است، بخشی در جامعه شناسی است، بخشی دیگر در فضای سیاسی است و بخشی در هنر، فضا سخت می‌شود. در یک عملیات میدان مین را داریم، سیم خاردار، خندق آتش و آب را جریان سازی کنی و بعد به یک نتیجه مطلوب برسیم. پروسه طولانی می شود. اما اگر به شما اعتماد بکنند از ۱۰۰ به شما ۷۰ بدهند مثلا روزنامه کیهان هم کمتر برخورد جدی می کند با آن فیلم. می گوید من بیایم ۷۰ درصد را بگویم چون مهم تر از ۳۰ درصد است. این کار سختی است به همین دلیل شما جرقه هایی طی چند سال می بینید، چون که این جرقه ها از دل یک هنرمند در یک اتفاق در یک خانه شروع می شود، تا برسد به آنجا صدها تار مو سفید می شود. وقتی هم که رسید همه ۳۰ درصد را می بینند و شما را ملامت می کنند. می‌گویند ضد دین، ضد دفاع، تشکیک در دین، در دفاع، میانه رزمنده ها را بد نشان داده است، آدمها را عصبی و ایزوله نشان داده است. این ها را به من گفته اند که می گویم. اما فکر نمی کند که در۱۳ کیلومتر فضای پالایشگاه آبادان که تعداد آدم هایی که اینجا زندگی می کنند در این فضای بسیار بزرگ ۱۰ نفر نمی شود. طبعا این فضا ایزوله می شود. وقتی آدمها به دلیل نبود نیرو همدیگر را کمتر می بینند بیشتر تنها هستند در تنهایی است که فضای اعتقادی و دفاعی برایشان به وجود می آید و این چالش است دراین منحنی که به یقین می رسد. اگر عارف به شک نرسد به یقین هم نمی رسد. اگر من بگویم همه چیز بروفق مراد است پس خدا چرا این انرژی های درونی را گذاشته است؟ اصلا خدا دوست دارد این چالش ها را. دوست دارد آدم بیاید بگوید من می‌خواهم این گندم را ناخنک بزنم. اگر غیر از این بود که در شرایط عجیب دوران جنگ آن قدر اتفاقات رخ نمی داد. شهید باقری یک خبرنگار بود که تبدیل می شود به فرمانده قرارگاه نصر، بعد هم می گوید کسی حق ندارد از دشمن تلفات زیادی بگیرد، می‌گوید اینها را بیاورید ازشان استفاده کنیم. ببینید افق چقدر وسیع بوده در آن سن و سال و در آن بحبوحه جنگ .

*** انگار موضوع شک خیلی دغدغه ذهنی شماست ؟**

اگر شک نباشد شما به یقین نمی رسید. مردم یزد صد سال دیرتر از سایر مناطق ایران، اسلام را پذیرفتند. ولی وقتی الان یزد می روید خیلی مومن تر هستند. چون با آن خیلی چالش می کنند تا به نتیجه می رسند. معتقدم شک مقدمه ایمان است، اگر نباشد ایمان عمق ندارد.

سینمای ما شرایط خوبی ندارد و مهمترینش عدم مدیریت درست است. وقتی مدیری می‌آید اولین کاری که باید انجام دهد این است که تنش ها را از بین ببرد آن وقت بنشینیم با هم فکر کنیم.

زمانی سینمای دفاع مقدس می تواند جریان ساز باشد که اجازه دهند سینماگرانی که اعتقاد و دغدغه دارند کار کنند. اگر غیر از این باشد می رسد به سطح و نازل می شود. من اگر فقط برای پول بروم کار دفاع مقدس بسازم ومدیرهم برای اینکه بیلانش را درست کند بیاید در این فضا، نتیجه نخواهد داشت .

چون شما وقتی به شک می رسی شروع می کنی به مطالعه کردن، قطع به یقین به دلیل اینکه فطری هم هست چنان که در قرآن هم آمده می گوید تو فطری هستی و فطری این مسیر را می روی و وقتی تو شروع می کنی به چالش کردن آن سیگنال قوی تر است. حفظت می کند. حداقل من این طور فکر می کنم. وقتی فیلمنامه می نویسم همین طور است؛ هرجا گیر می کنم می خوابم. می گویم احتمالا نیاز به زمانی دارد تا حل شود و اتفاقا راه حل را پیدا هم می کنم. خیلی سخت است اما لذت بخش است.

*** برگردیم به سینمای دفاع مقدس؛ آینده این عرصه چطور خواهد بود؟ فرمودید که هم مشکل از مدیران است و هم سینماگران. در رابطه با این موضوع ادامه دهید.**

زمانی سینمای دفاع مقدس می تواند جریان ساز باشد که اجازه دهند سینماگرانی که اعتقاد و دغدغه دارند کار کنند. اگر غیر از این باشد می‌رسد به سطح و نازل می شود. من اگر فقط برای پول بروم فیلم دفاع مقدس بسازم ومدیرهم برای اینکه بیلانش را درست کند بیاید در این فضا، نتیجه نخواهد داشت. در این حوزه یکی فیلمنامه ای را کار می‌کند پولش را می گیرد و اتفاقی هم نمی افتد. اگر قرار است این اتفاق بیفتد اعتماد و هزینه لازم است. یک فیلمنامه مثل «ملکه» سه سال زمان می برد. اما برای یک فیلمنامه دیگر شاید زمان کمتر باشد. برای فیلمی مثل ملکه باید حداقل ۱۰ سفر داشته باشی و با ۱۵۰نفر هم گفت وگوی رودررو بکنی. وقتی حجم این گفت وگوی شفاهی و میدانی زیاد باشد هم طبقه بندی سخت می شود هم زمان و هزینه بیشتری می خواهد. در این سینما این اتفاق نمی افتد لذا کار می لنگد. من فکر می کنم فیلم هایی موفق هستند که خود جوش باشند. هنرمند دارای دغدغه جدی در این زمینه باید اعتقادی برخورد کند. اعتقادی نه صرفا به عنوان مذهبی بلکه این موضوع را دوست داشته باشد و حاضر باشد برای آن هزینه دهد. اگر این طور باشد می تواند به عنوان یک فیلمساز یا به عنوان یک جریان تاثیر بگذارد؛ حتی در حوزه های دیگر. مثلا «فرزند خاک» یک جریانی را به وجود آورد. بعد از آن خیلی فیلم درباره تفحص ساخته شد. اما خیلی ها به مسیری که فرزند خاک رفت، نرسیدند چون نمی خواستند شبیه آن شود. آن فیلم ۲۳ سفر تحقیقاتی داشت. سه نفر از آدم هایی که من از آنها تحقیق کردم شهید شدند. مجید پازوکی، علی محمود وند،رضا شهبازی کسانی بودند که بعد از تحقیقات من به شهادت رسیدند. من رفته بودم دقیقا سرچشمه و حرف را از این بچه‌ها گرفتم، این می تواند جریان ساز شود. ولی جریانی که در یک سبک هر یک ازهنرمندان است. باید به آن توجه شود نه به خاطر هنرمند بلکه به خاطر آثاری که ۱۰۰ سال دیگر قیمت پیدا می کند. ملکه ۱۰۰ سال دیگر قیمت پیدا می کند و من دیگر آن موقع نیستم، اما جهان که همین دنیا نیست. الان ممکن است خیلی ها به آن توجه نکنند. اما به فلان فیلم، صد سال دیگر خیلی توجه نمی شود چون معلوم است که این سطحی است. اگر فرض ما این باشد که ما بکاریم و دیگران بخورند و یا باقیات صالحات بر جا بگذاریم، هر کس این طور فکر کند دیگر نباید نگران باشد. اگر کار برای خدا باشد مهم نیست چه اتفاقی می افتد؛ با این تفکر می توان در حد هنرمندان اعتقادی جریان‌ساز بود. تعداد فیلم‌های کوتاهی که درباره جنگ ساخته می شود خیلی زیاد است. اما به اندازه انگشتان یک دست کار خوب در می آید. این هم خوب است. اما اگر بخواهیم این را اعتقادی یا دغدغه ای کنیم بهتر جواب می‌دهد. ما فراخوان می زنیم، پولی هم می دهیم به فیلمسازان جوان که بروید در این حوزه کار کنید. او هم می خواهد فیلم خودش را بسازد. نمی دانم چه طور باید شرایطش را فراهم کرد که کسی که دلش می خواهد در این حوزه فیلم بساز برود و فیلم بسازد؟اگر آهنگر نمی تواند در حوزه جنگ فیلم بسازد نباید این طور باشد که وقتی گرسنه می شود برود فیلم بسازد. اگر کسی می خواهد تماشاگر را خیلی بخنداند نباید از دفاع مقدس وام بگیرد، فیلم بسازد و مردم را بخنداند و سینما را شلوغ کند! من مخالف آن فضا نیستم، اما این راه بهتری دارد. برای اینکه برسیم به یک اثر ارزشمند ماندنی نباید هر چیزی را به هر قیمتی مرسوم و گسترده کنیم.

*** الان شما ۳۰ درصد و ۷۰ درصد نمی کنید درباره چنین موضوعی ...؟**

چرا، برای همین می روم و این فیلم ها را می بینم اما می گویم اگر...

*** نه منظورم این است که شما هم اگر به جای مسئول باشید شاید فکر کنید آن فیلمی که مثلا فضای طنز دارد ۳۰ درصد ضربه می زند یا ایراد دارد، اما شما متناسب حساسیتی که دارید می گویید که ...**

نه من نمی گویم جلویش را بگیرند، اما می گویم اگر می خواهیم به آن فضای مطلوب برسیم به راهی بهتراز این باید فکر کنیم. ولی یک وقت آن فضای ۳۰ درصدی می شود اصل مطلب و بعد همه فکر می کنند باید به آن بپردازند. بعد از مدتی آن هم از ریخت می افتد، بعد می بینیم این راهی نبوده که ما قرار بود برویم. راه ما چیز دیگری است. مگر ما چقدر دیگر وقت داریم که درباره عناصر شفاهی این اتفاق بزرگ حرف بزنیم؟ فکر می کنم یک دهه یا نهایتا دو دهه. بعد از دنیا می روند دیگر...

*** یعنی بعد از اینها تمام خواهد شد ؟**

نه اما وقتی این اصلی ترین لینکی که در آن فضا بوده را از دست بدهیم رجوع می کنیم به منابع مکتوب. من منابع مکتوب را به اندازه منابع شفاهی قبول ندارم. دلیل دارم، یکی؛ حس آن آدمی که حرف می زند، دو؛ لحن آدمی که حرف می زند، سه؛ ویراستاری شده حرف نمی زند. بعد اینکه مصلحت گرا نیست در حرف زدن، چون چیزی برای از دست دادن ندارند. دنبال پست و مقام هم نیستند.

*** یعنی شما می فرمایید نباید مصلحت گرا بود؟**

نه. یک جاهایی بله. آن را من تشخیص می دهم، الان نمی توانم قاطع تشخیص دهم، نمی توانم قاطع بگویم. سکانس پایانی «بیداری رویاها» مصلحتی است که آن زن پیاده می شود. و مصلحتی هست که بماند کنار آن خط. سه گونه فیلمبرداری شده، یک جور اینکه می ماند یک شکل همین که الان اتفاق افتاده هست. یک نوع دیگر اینکه می آید تا دوربین می رسد در یک نمای درشت بر می گردد ماشین را نگاه می کند و از کنار دوربین رد می شود.هر کدام اینها یک معنایی می دهد ولی من در آن لحظه مصلحت دیدم اینکه الان هست را بگذارم.

*** یعنی در واقع یک جور سانسور کردید ...**

سانسور کلمه خوبی نیست چون همه اش را من به وجود آوردم نه دیگری ...

*** خود سانسوری هم گفته می شود.**

بله اما نه به معنای خشن سانسور، بلکه معنای نرم مصلحت. یعنی قرار نیست چیزی را بپوشانید. قرار است چیزی را به چیز دیگری ترجیح دهید چون صلاح است. به هر حال این مصلحت اندیشی بد نیست و ایرادی ندارد.

*** اتفاقا می خواستم از شما سؤال کنم وقتی فیلم را می‌دیدم حس می کردم آقای آهنگر از روی پلی شبیه پل صراط رد می‌شود که هر لحظه ممکن است سقوط کند . منتظر بودم ببینم چه اتفاقی می افتد ممکن بود یک کلمه، کل مفهوم فیلم را عوض کند. به نظرم رسید شما نمی خواستید این طور تمام شود و بنا به مصلحت های اندیشیده شده نظارتی این طور تمام کردید؟**

نه این طور نیست . البته سکانس پایانی در فیلمنامه نیست. از همان مسیر سیر و سلوکی که من در آن فضا بودم نشئت گرفته است. دقیقا همان روزی که این سکانس گرفته شد این سکانس به وجود آمد. پیش از آن وجود نداشت. قرار بود سکانس جای دیگر و شکل دیگر گرفته شود، اما آن قدر من دغدغه داشتم که دچار سردردهای شدید شده بودم و پیشانی ام را می بستم. مدام فکر می کردم. صبح که آمدیم سکانس را جور دیگری بگیریم. گفتم می خواهم این سکانس را این طور بگیرم و کسی هم نگوید چرا.

*** کسی هم حرفی نزد؟**

دستیارم وآقای زرین دست گفتند وضعیتت چطور است؟ گفتم می‌خواهم این طور بگیرم. گفت خب حالا که این طوری است پس بگیریم. خیلی خوب هم شد، چون حس می کنم آن نامیرایی شهدا در آن هست.

*** نترسیدید که متهم به شعارزدگی و تبلیغات زدگی شوید؟**

نه. همیشه شعار بد نیست، شعار اگر به عمل برسد خیلی هم عالی است. اما آن شعاری که می گویند ۴۵ روزه برای زلزله زده ها خانه می‌سازیم و من رفتم و دیدم کانکس هم ندارند این خیلی بد است. شعار خوب است. شعار پرچم است. یعنی شما به یک چیزی اعتقاد داری. اما اگر شعار تکرار شود، بن مایه و ریشه هم نداشته باشد، هم خودت خجالت می کشی که این شعار را دادی و دیگران هم مسخره می کنند.

***درسکانس آخرچه چیزی گفته شده است؟**

می گوید «ملکه» نمی میرد، می تواند دفاع کند. شهید هم دفاع می کند و به نظر من نمی میرد. پس وجود دارد. هست. می شود اورا دید اما نه با این چشم. ولی خوب متاسفانه در این فضای شعاری آن قدر لطمه می خوریم که اگر یک زمانی نخواهیم شعار دهیم محکوم می شویم به شعارهای قبلی. من هر وقت می خواهم فیلم جنگی شروع کنم بر می‌گردم نگاه می کنم فیلم هایی که ساخته شده طی دو سه سال گذشته کدام یک لطمه زده و تلاش می کنم در فیلم خودم آن‌ها را ترمیم کنم.

ادامه دارد...

غبار را از روی آینه کنار بزن!

■ محمدرضا محقق

ملکه، فیلم «دوران جدید» «نگاه» به «دفاع مقدس» است. این دوران البته تازه آغاز نشده و قدمتی به اندازه ساخت فیلم‌هایی مثل «مهاجر» و «دیده بان» و امثالشان داراست.

این دوران و این نگاه خاصیت های ویژه ای دارد که اتفاقا مجاهدانه و اصیل و شهامت‌طلبانه و شهادتخواهانه است.و بی تردید هریک از این واژه ها نیازمند تحلیل و توضیح است که به آن خواهیم رسید.

مضمون و بخصوص- تأکید دارم- «نگاه» ملکه را نباید دست کم گرفت و به آن بی توجه بود و یا مثلا صرفا در غرقاب فرم افتاد و از منظری که فیلمساز برای بیان توجه و تنبهش انتخاب کرده غافل ماند که در این صورت نقض غرض می شود؛ هم برای فیلمساز و هم مخاطب.

برآنم که فرم «ملکه» برآمده از مضمون و مضمون در تلاقی و تداعی با فرم است.فرم از همان خاصیت هایی برخوردار است که این مضمون و محتوا با همان چیزهایی دست به گریبان است که ساختار.

ملکه نه فیلمفارسی جنگی است که با ضرب و زور جوک های جنسی یا ادا و اطوارهای لوده آلوده مخاطب را «جذب» کند و بخنداند، نه فیلم انتلکتوئل است که بخواهد ژست ضد جنگ بگیرد و حرف هایی باب میل آن طرف آبی ها بزند و نه اثر سفارشی برخی نهادهای سنبل کار است که وظیفه شان حیف و میل بیت المال باشد و بس.

نه! ملکه هیچ کدام از اینها نیست و پر از اشکال و ایراد و ضعف و نقصان هم که باشد در شرافت و اهمیت و ارزشش همین بس که جزء هیچ کدام از اینها نیست و مگر همین دستاورد، چیز کمی است؟

جنگ تحمیلی. پالایشگاه نفت آبادان. دیده بانی نمی‌تواند عراقی را ببیند. اما بر حسب تصادف سیم تلفنی پیدا می‌کند و درون بویلر پالایشگاه آبادان می رود و برایش اتفاقاتی می افتد.

ملکه، فیلم سنگینی است!

البته که سنگین است، خاصه برای مخاطبانی که تربیت سینمایی و دانش بصری و سواد هنری شان در حد فیلمفارسی های مد روز و مبتذلیات روزمره این روزهای سینمای ایران باقی مانده باشد.

ملکه مال هیچ کدام از این گروه ها نیست .به درد هیچ کدام نمی خورد اگر بنا باشد تا قیام قیامت در بر همین پاشنه بچرخد و حکم واجب تر از نان شب دارد برای همه، اگر بنا باشد بالاخره از یک جایی شروع کرد و تربیت مردم را از دست باند کهنه کار فیلم های آبگوشتی‌ساز درآورد و به دست اهلش سپرد.

چه بهتر که این اهلیت در وادی دفاع مقدس همین مردم نفس بزند.چه بهتر که با سینما، تنور سالهای غرورآمیز و اهورایی دفاع مقدس مردم سرزمین خودمان گرم شود تا بساط جشنواره های صدتا یک غاز و سیاسی کار و البته خوش رنگ و لعاب غرب و شرق عالم نو!

این دوران و این نگاه خاصیت های ویژه ای دارد که اتفاقا مجاهدانه و اصیل و شهامت طلبانه و شهادتخواهانه است.و بی تردید هریک از این واژه ها نیازمند تحلیل و توضیح است که به آن خواهیم رسید.

و ما به زودی درباره این واژه ها و درباره منظومه و اتمسفر «ملکه» صحبت خواهیم کرد و خواهیم گفت چرا با یک فیلم ارزشمند روبه روییم و این ارزش ها چیستند و برای چه و چگونه!

روایت خاموش

■ محمد زارع

بعد از جنگ تحمیلی ، برای گروه تولیدی مجموعه مستند روایت فتح ، که در سالهای دفاع مقدس از رسانه ملی پخش می شد ، دعوت نامه ای برای یک ملاقات خصوصی با رهبر معظم انقلاب از دفتر معظم له ارسال شد.

چند وقتی از جنگ سپری می شد و کار مستند سازی در حوزه دفاع مقدس به نظر پایان رسیده ، می آمد. اما در این جلسه دستور به ادامه فعالیت از جانب رهبر فرزانه انقلاب صادر و رسالتی با حکم مستقیم ایشان بر دوش گروه نهاده شد . آقا مرتضی که تا پیش از این بارها در مقالات خود ، سر و جان را اهدای جانشین امام خمینی (ره) نموده بود با این حکم فرصتی برای اثبات ادعای خود در عمل یافته بود.

بعد ازآن جلسه، موسسه روایت فتح راه اندازی شد. روایت فتح نام یکی از مجموعه های پر مخاطب در حوزه دفاع مقدس و به کارگردانی سید مرتضی آوینی بود که به عنوان نام موسسه انتخاب شد.

آن روزها در روایت فتح ، بین بچه های گروه حال و هوایی پر از شور و نشاط حاکم شده بود .

هرکس دنبال راهی، برای نحوه ارائه حماسه دفاع مقدس، به مخاطب می گشت. تا قبل از آن، دوربین روایت فتح همگام با وقوع حادثه، در میدان نبرد، به ثبت حوادث می پرداخت و کار کمی راحت بود، اما حالا وضع کمی فرق داشت.

هزاران سینه خاطرات وجود داشت؛ که هر کدام به تنهایی سندی شاهد بر یک حماسه عظیم به حساب می آمدند و باید به گوش مخاطب می رسیدند، اما این خاطرات چگونه باید تصویر می شدند.

از طرفی فرصت هم اندک بود، برخی از صاحبان رسانه که زمان جنگ، در پناهگاه ها و یا خارج از کشور ، خود را از میدان نبرد در امان نگاه داشته بودند؛ و درک صحیحی از روحیات رزمندگان اسلام در میدان نبرد نداشتند در حال ترویج اندیشه هایی بودند که خواسته یا ناخواسته چهره دفاع مقدس را تبدیل به یک جنگ میهن پرستانه می کرد.(ترویج این اندیشه همچنان در برخی از سریالها و فیلم های سینمایی و... وجود دارد)

آقا مرتضی و سایر بچه های گروه روایت فتح، سالها در جنگ پای صحبت ها و درد دل های رزمندگان نشسته و در نگاتیوهای همراه خود ثبت کرده بودند که دلیل حضور رزمندگان تنها بقای حکومت اسلامی بر سرزمین ایران بود. و این رسالتی بود زینب وار از کربلای جبهه ها باید از قاب دوربین های روایت فتح به گوش مردم می رسید. رسالتی که هنوز وجود دارد.

آن روزها، وقتی از در موسسه روایت فتح داخل می شدی، هرچند به وسعت محیط کنونی نبود اما شور و نشاط و کار و تلاش را در آن به خوبی می توانستی ببینی.

میدان نبردی تازه پیش روی گروه قرار داشت؛ ابزار این میدان هنر، قلم و دوربین بود. شباهت های زیادی بین این میدان و میدان جنگ تسلیحاتی وجود داشت که از مهم ترین آن، می توان به اهمیت زمان در هر دو جنگ اشاره نمود. در هر دو فرصتی برای از دست رفتن وجود نداشت. آقا مرتضی این نکته را خوب می دانست. بی وقفه و شبانه روزی در این میدان فعالیت می نمود.

سیر تکاملی روایت فتح با همت مضاعف گروه، صعودی بود. مستندها در هر برنامه کامل تر می شدند. این روند تا آخرین مستند روایت فتح در زمان آقا مرتضی، یعنی مستند شرح مقتل شهدای فکه، ادامه داشت و وضع به خوبی پیش می رفت.

در آخرین مستند، گروه به همراه آقا مرتضی، راهی فکه شد؛ تا از فکه، مستندی عاشورایی بیرون بیاورند. و در همان عاشورای فکه بود که مرتضی آوینی هم عاشورایی شد و به خیل شهدا پیوست.

بعد از شهادت سید مرتضی آوینی دیگر روایت فتح آن موسسه سابق نبود، به کلی دگرگون شد. یک روز تعطیل بود و یک روز فعال. یک روز پر حاشیه بود و یک روز ساکت و آرام.

این روزها، روزهای آرام روایت فتح است. وقتی وارد ساختمان موسسه می شوی، نه از فیلمسازان خبری هست و نه از شور فیلمسازی؛ ساختمانی تعطیل که اگر اتاق چند پرسنل اداری اش نبود، چشمت به چراغ خاموش بقیه اتاق ها می افتاد فکر می کردی به یک ساختمانی وارد شده ای که سالها متروکه افتاده است. و گویی در میدان نبرد رسالتی بر دوش ندارد. براستی آیادر میدان نبرد فرصتی برای از دست رفتن وجود دارد؟